

قائم مقامی در مطالبه زیان از منظر مسوولیت مدنی

مقداد صالحی*، ابراهیم دلشاد معارف**، محمد صادقی***

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰)

چکیده

ورود زیان یکی از شرایط اساسی مسوولیت مدنی است و تا زمانی که ضرر واقع نشود موضوعی برای جبران وجود ندارد، ضرر که با دیدگاه فقهی منقسم به سه قسم مالی، معنوی و بدنی است زمانی قابلیت جبران دارد که شرایط آن فراهم باشد من جمله این که؛ ضرر در زمان مطالبه از طریق دیگری جبران نشده باشد لزوم این شرط به این جهت است که اگر ضرر وارده به طریقی جبران شده باشد موضوع مسوولیت مدنی منتفی می شود و با انتفاء موضوع تبعاً مطالبه جبران خسارت نیز وجهی نخواهد داشت. حال اگر مطالبه زیان از سوی زیان دیده صورت نگیرد مطالبه این ضرر از سوی قائم مقام عام و خاص از منظر فقهی-تقنینی محل بحث است؛ در مورد قائم مقامی عام که ورثه می باشند تردیدی وجود ندارد چون کلیه حقوق و تعهدات مورث به ورثه منتقل و آنها به قائم مقامی وی دعوی مطالبه زیان از باب مسوولیت مدنی می نمایند مگر اینکه موارد مزبور مقید به شخص مورث باشد. در مورد قائم مقامی خاص میان حقوق و تعهدات عینی و شخصی تفاوت گذاشته در دسته نخست می بایست قائم مقامی منتقل الیه را پذیرفت و در دسته دوم اگر حق شخصی به ملک ارتباط داشته باشد و قراردادهای انتقال دهنده صحیح باشد می توان قائم مقامی برای منتقل الیه را متصور شد.

کلیدواژگان

ضرر، قائم مقام عام، قائم مقام خاص، مسوولیت مدنی، مطالبه زیان.

* مسئول مکاتبات: کارشناس ارشد حقوق خصوصی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: Meghdadsalehi65@gmail.com

** نویسنده مسئول: استادیار، گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: ebrahimdelshad@yahoo.com

*** استادیار، گروه حقوق خصوصی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

طرح مسأله

برای تحقق هدف اصلی مسوولیت مدنی که جبران ضرر زیان‌دیده است تکیه صرف بر قواعد ماهوی این رشته کافی نیست. بلکه برای تحقق هدف یاد شده باید قواعد شکلی مطالبه زیان را نیز سروسامان داد این قواعد عموماً تفاوتی با قواعد عام و شناخته شده آیین دادرسی مدنی ندارد، اما گاه، اقتضای مسوولیت مدنی سبب ایجاد تفاوت‌هایی می‌شود. برای نمونه چه کسانی می‌توانند قائم مقام زیان‌دیده برای مطالبه خسارت باشند؟ می‌تواند یکی از مصادیق امر فوق باشد. قائم مقام کسی است که بطور مستقیم یا به وسیله نماینده خود در تراضی شرکت نداشته ولی در نتیجه انتقال تمام یا بخشی از دارایی یکی از دو طرف به او جانشین طرف قرارداد و عهده دار و بهره‌مند از اجرای آن شده است. (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ج ۳/۲۴۶)

فرض انتقال تمام دارایی در خصوص وراثت قابل تصور است؛ چه با مرگ تمام دارایی با همه اجزای مثبت و منفی اش به ورثه می‌رسد و از این پس آنها به قائم مقامی مورث حق مطالبه حقوق وی را خواهند داشت. در برابر این فرض که با عنوان قائم مقامی عام شناخته می‌شود قائم مقامی خاص وجود دارد: زمانی که بخش معینی از دارایی منتقل شده و طبیعتاً تنها در محدوده همین بخش قائم مقامی رخ می‌دهد. (میرشکاری، ۱۳۹۴، ۴۴۷)

حال بر آنیم تا در این مقاله با نگاه فقهی و تقنینی نسبت به پاسخگویی به این سؤال مهم و اساسی که «وضعیت قائم مقامی در مطالبه زیان در حقوق ایران» چگونه است؟ و سوالات پیرامونی آن از جمله آنکه: «صرف انتقال مال به منتقل‌الیه وی را واجد حق مطالبه زیان می‌سازد یا مستلزم تصریح و انتقال حق مطالبه زیان به طور خاص می‌باشد؟» بپردازیم.

بنظر می‌رسد که در بدو امر بتوان گفت: «به تبع انتقال مال به منتقل‌الیه، حق مطالبه زیان وارده به مال موضوع مورد معامله از سوی منتقل‌الیه به عنوان قائم مقام خاص قابل پذیرش باشد» و «انتقال مال خسارت دیده از سوی زیان‌دیده به منتقل‌الیه ظهور در انتقال حق مطالبه خسارت به وی دارد»

مسوولیت مدنی

مفهوم لغوی مسوولیت، مصدر صناعی یا جعلی است از مسوول که به مفهوم موظف بودن به انجام امری، مسئولیت داشتن و متعهد بودن تعبیر شده است. (دهخدا، ۱۳۵۲، ج ۴۴/۴۸) مسوولیت مدنی در اصطلاح حقوقی عبارت است از: التزام و تعهد قانونی شخص به جبران ضرر و زیان که در نتیجه عمل مستند به او به دیگری وارد شده است. (باریکلو، ۱۳۹۳، ۲۴)

در قانون مدنی، اصطلاح «مسوولیت مدنی» نیامده است. نویسندگان قانون، به پیروی از فقه، واژه ضمان را برای بیان این الزام حقوقی به کار برده اند. فصل دوم از باب دوم (الزاماتی که بدون قرارداد حاصل می شود) به «ضمان قهری» اختصاص یافته است و شامل عناوین غصب و اتلاف و تسبیب و استیفا می شود. ضمان قهری در برابر ضمان عقدی که ناظر به عقد ضمان است قرار می گیرد. ولی در حقوق کنونی اصطلاح مسوولیت مدنی چنان زبانه زد و شایع است که کمتر از ضمان قهری یاد می شود. (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ج ۳۵/۱) مسوولیت مدنی در معنای اعم، در برابر مسوولیت کیفری، شامل مسوولیت ناشی از قرارداد و مسوولیت غیر قراردادی یا قانونی می شود. هر تعهدی می بایست منشأیی داشته باشد که این منشأ گاه قرارداد است و گاه قانون و به این مناسبت تعهدی که از قرارداد ناشی می شود. تعهد قراردادی و تخلف از آن، مسوولیت قراردادی را در پیش دارد و تعهدی که از قانون ناشی می شود تعهد قانونی نام دارد و تخلف از آن مسوولیت قانونی یا غیر قراردادی را در پی دارد.

ضرر؛ رکن رکن مسوولیت مدنی

مسوولیت مدنی اصولاً ناشی از بی مبالاتی اشخاص است، ولی گاه به منظور جبران ضرر نامشروع یا خطری که برای دیگران ایجاد شده است نیز بوجود می آید. لیکن برای تحقق این مسوولیت در همه حال وجود سه عنصر ضرورت دارد: وجود ضرر؛ ارتکاب فعل زیانبار؛ رابطه سببیت بین فعل شخص و ضرری که وارد شده است. (کاتوزیان، ۱۳۹۲، ۱۸) فلذا در صورت فقدان یکی از این سه عنصر مسوولیت مدنی منتفی می شود. بنابراین برای اینکه شخص، مسوول و مکلف به جبران خسارت وارده به دیگری باشد باید سه رکن فوق اثبات گردد.

برای روشن شدن موضوع قائم مقامی در مطالبه زیان از منظر مسوولیت مدنی به دلیل محوریت ضرر در موضوع این نوشتار به طور ویژه و مفصل به آن می پردازیم:

ورود ضرر و زیان یکی از ارکان و شرایط اساسی مسوولیت مدنی است، زیرا موضوع مسوولیت مدنی، جبران ضرر نارواست و تا زمانی که ضرری محقق نشود، موضوعی برای جبران وجود ندارد و در نتیجه، مسوولیت مدنی، منتفی به انتفاء موضوع است (باریکلو، پیشین، ۶۸) بنابراین، ورود ضرر شرط موضوعی مسوولیت مدنی است

ضرر در مفهوم لغوی به کمی و نقصان در چیزی تعبیر شده است (دهخدا، پیشین، ج ۳۹/۳۲)، در قانون مدنی و قانون مسوولیت مدنی کلمه ضرر، زیان، خسارت و غرامت به یک معنی استعمال شده است. (امامی، ۱۳۸۵، ج ۱/۵۷۴)، در قوانین ایران، تعریفی از ضرر به عمل نیامده است اما در دکترین حقوقی با ارجاع موضوع به عرف گفته شده است: هر جا که نقصی در اموال ایجاد شود یا منفعت مسلمی از دست برود یا به سلامت و حیثیت و عواطف شخص لطمه ای وارد آید، می گویند ضرری به بار آمده است. (کاتوزیان، پیشین، ۳۸)

در فقه نیز تعاریف متعددی از ضرر شده است که به دو تعریف مشهور از آن می پردازیم:

- ضرر عرفاً عبارت است از نقصی که بر مال یا هر چیز دیگری که درباره بعدی از ابعاد وجود شخص بوده و موجودیت دارد و یا مقتضی آن محقق باشد، وارد آید. (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۱/۱۷۸)

- ضرر عبارت است از: فوت یا نقص آن چه انسان واجد آن است، خواه نفس باشد یا عرض یا مال یا جوارح، بلکه عدم النفع چنانچه مقدماتش کامل شده باشد ضرر محسوب می شود. (نائینی، ۱۴۱۸ ه ق، ج ۳/۳۷۸)

اقسام ضرر

ضرر را می توان بر حسب متعلق آن، به سه نوع تقسیم نمود. مراد از متعلق ضرر چیزی است که موضوع کاستی یا نقصان قرار می گیرد. متعلق ضرر ممکن است مال و یا حقوق مالی باشد، که به ضرر مالی یا مادی تعبیر می شود، یا ممکن است جسم باشد که به آن ضرر جسمی یا بدنی

اطلاق می شود، یا عرض و آبرو و شهرت باشد که به ضرر معنوی تعبیر می شود. که هر کدام از این زیانها مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. ضرر مالی

ضرر مالی که به شخص می رسد ممکن است در اثر از بین رفتن مالی باشد (اعم از عین یا منفعت یا حق) یا در نتیجه‌ی از دست دادن منفعتی. (کاتوزیان، پیشین، ۳۸) در نتیجه عدم النفع (از دست دادن منفعت) با از بین رفتن مال که شامل منفعت هم می شود متفاوت است. درباره ضرر مالی که ناشی از تلف مال، اعم از عین و منفعت باشد اشکالی وجود ندارد و بحث تفصیلی نمی طلبد اما عدم النفع که گونه ای دیگر از زیان مادی است در فقه و حقوق امروز محل بحث است که به توضیح تفصیلی آن می پردازیم.

اصل جبران کامل زیان در صدد جبران همه ی زیان های وارد شده به زیان دیده است، بنابراین تا یقین به ورود زیان بدست نیاید، نمی توان چشم انتظار حمایت اصل یاد شده بود. تردید در امکان جبران عدم النفع دقیقاً به همین نکته بر می گردد چه از آنجا که در این گونه از زیان، حق بدست نیامده از دست می رود، یقین در ورود زیان کمتر قابل تحقق است. (میرشکاری، پیشین، ۲۰)، عدم النفع، محرومیت از یک نفع احتمالی است؛ بدین گونه که عمل عامل زیان، مانع افزایش دارایی زیان دیده شود در تعریف این نوع از ضرر گفته شده است: ممانعت از وجود پیدا کردن نفعی که مقتضی وجود آن حاصل شده است؛ مانند توقیف غیرقانونی شاغل به کار که موجب حرمان او از گرفتن مزد شده باشد. (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ۴۴۵)

اینک پرسش این است که آیا می توان کسی که موجب عدم نفع دیگری شده را مسوول دانست؟

صرف نظر از نظرات و دیدگاه های فقهی، دو حکم اصلی مربوط به عدم النفع، ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ و تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی می باشند. براساس ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری: «... ضرروزیان های قابل مطالبه به شرح ذیل هستند: ... ۲. منافی که ممکن الحصول بوده و در اثر ارتکاب جرم، مدعی خصوصی از آنها محروم و متضرر می شود».

قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ تفاوت چندانی از این جهت با قانون پیشین ندارد در واقع، به موجب ماده ۱۴ این قانون «شاک می توان جبران تمام ضرر و زیان های مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند».

براساس تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی نیز: «خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه نیست...» بدین ترتیب با دو حکم متعارض رو به رو هستیم: ماده نخست مطالبه منافع ممکن الحصول را ممکن می داند و دومی، آن را قابل مطالبه نمی داند.

در فقه، عدم النفع را به دو دسته محقق و محتمل الوصول تقسیم می کنند. منفعت محقق آن است که: هرگاه فعل زیانبار به وقوع نمی پیوست، آن منفعت یقیناً عاید شخص می شد. به نظر می رسد که منظور قانونگذار از منافع ممکن الحصول به شرح مندرج در بند ۲ ماده ۹ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ همین منفعت محقق و مسلم باشد و مقصود از عدم النفع در تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی منافع محتمل الوصول (آخوندی، ۱۳۸۲، ج ۱/۲۷۷) این نظر بویژه از این روی تأیید می شود که در فقه نیز اتلاف نیروی کار شخص فعال و دارای شغل را ضمان آور دانسته اند؛ ضرری که می تواند از مصادیق عدم النفع محقق باشد. (اصفهانی، ۱۳۶۱، ج ۴/۳)

به هر روی این مطالب ناظر به قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۷۸ بود اما با توجه به قانون جدید آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ موقعیت کمی متفاوت شده است. براساس ماده ۱۴ این قانون «شاک می تواند جبران تمام ضرر و زیان های مادی و معنوی و منافع ممکن الحصول ناشی از جرم را مطالبه کند» با وجود اطلاق این حکم، بر تبصره ۲ این ماده، تلاش شده تا قلمرو مطالبه عدم النفع محدود شود چنانکه در این تبصره می خوانیم: «منافع ممکن الحصول تنها به مواردی اختصاص دارد که صدق اتلاف نماید. همچنین مقررات مرتبط به منافع ممکن الحصول شامل جرایم موجب تعزیرات منصوص شرعی و دیه نمی شود».

با این حال، برای عادلانه تر کردن این حکم، واژه اتلاف را باید به صورت گسترده تفسیر کرد؛ در این تفسیر اتلاف را نباید تنها بر معنای محدود «اتلاف بالمباشره» دید، بلکه باید آن را اعم از

اتلاف بالمباشره و بالتسبیب دانست. بدین ترتیب مراد قانونگذار این بوده که رابطه سببیت میان فعل عامل زیان و عدم النفع احراز شود، حال فرقی نمی کند که این رابطه به صورت مستقیم باشد یا واسطه ای نیز در کار باشد. (میرشکاری، پیشین، ۲۸) بنابراین تردید در عدم امکان جبران عدم النفع به خاطر عدم یقین در ورود آن است پس هر گاه یقین حاصل شود که از بوجود آمدن حقی که به صورت متعارف به دست می آمد. جلوگیری شده نباید در امکان مطالبه ضرر تردید کرد.

۲. ضرر معنوی

عبارت از صدمات روحی و کسر حیثیت و اعتبار اشخاص است که در اثر عمل بدون مجوز قانونی دیگری یافت شده است. (امامی، پیشین، ۵۷۸) در حقوق موضوعه ایران لزوم جبران خسارت معنوی در اصل ۱۷۱ قانون اساسی و ماده ۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۳۹۲ و مواد ۱، ۲، ۸، ۹، ۱۰ قانون مسوولیت مدنی، و سایر موارد قانونی مورد تأکید قرار گرفته است.

در مورد شیوه های جبران زیان معنوی می توان گفت: لازمه جبران زیان همیشه پرداخت پول به زیان دیده نیست تا جایگزینی برای آنچه که از او تفویت شده باشد بلکه آنچه مسلم است این است که موقوف نمودن یا از میان بردن منبع زیان، عذرخواهی شفاهی از زیان دیده، عذرخواهی کتبی یا عملی یا درج مراتب اعتذار در جراید، اعاده حیثیت از زیان دیده هر نحو از روش های متداول جبران خسارت معنوی براساس متون قانونی موجود می باشد.

۳. ضرر بدنی

ضرر بدنی صدماتی است که به سلامت و تمامیت جسمانی انسان وارد می شود و به شکل نقص یا قطع عضو یا جراحت و یا حتی تغییر رنگ قسمتی از پوست بدن ظاهر می شود. بدیهی است که مرگ، شدیدترین صدمه بدنی به شمار می آید. (میرشکاری، پیشین، ۳۰) صدمه بدنی ویژگی های هر دو زیان مادی و معنوی را داراست؛ زیرا صدمه هایی که به سلامت شخص وارد می شود از یک سو هم از نظر روانی موجب لطمه به اوست و هم از سوی دیگر هزینه های درمان جراحی، از کارافتادگی و احیاناً کفن و دفن را بر دارایی وی تحمیل می کنند به همین لحاظ برخی آن را صدمه ای مستقل ندانسته اند هر چند بنظر می رسد «ضرر بدنی خود وجود مستقل و جداگانه ای

دارد. این اصالت نه تنها با توجه به احترام و اهمیت فوق العاده تمامیت جسم و تن آدمی قابل درک است، بلکه این زیان، برخلاف زیان معنوی در عالم خارج رخ داده و قابل رویت است. به همین دلیل چه در فقه و چه در قوانین موضوعه جداگانه ذکر گردیده و برای جبران آن شیوه و مقدار معینی (دیه) در نظر گرفته شده است. ارزیابی خسارت ناشی از صدمه های بدنی دشوارتر از دیگر زیان ها است، زیرا احتمال و حدس در آن موثر است بطور مثال عوارض شکستگی استخوان یا ضربه مغزی دشوار است وانگهی این صدمات زیان معنوی را نیز در پی دارد. خاطر این دشواری ها در نظام فقهی ما برای جبران زیان های بدنی، غرامت ویژه ای به نام دیه تعیین شده است.

ضرر را می توان رکن اصلی مسوولیت مدنی دانست که اثر آن تنها در تحقق ارکان مسوولیت محدود نمی شود، بلکه در جبران خسارت نیز این ضرر است که محدوده جبران خسارت را تعیین می کند. در همین راستا است که برخلاف دو رکن دیگر مسوولیت مدنی (ارتکاب فعل زیانبار و رابطه سببیت بین شخص و ضرر وارده) که در مواردی برای تحقق مسوولیت، نیازی به وجود یا اثبات آنها نیست، ضرر عنصر استثناء ناپذیر مسوولیت مدنی است.. (میرشکاری، پیشین، ۱۸) ضرری می تواند قابل مطالبه باشد که مسلم و حتی باشد، مستقیم و مشروع باشد، قابل پیش بینی و جبران نشده باشد. (کاتوزیان، پیشین، ج ۱/ ۲۷۸ به بعد) که با تکیه بر موضوع پیش رو «قائم مقامی در مطالبه زیان» به طور تفصیلی به خاستگاه طرح این بحث یعنی «شرط ضرر، باید جبران نشده باشد یا لزوم بقای ضرر» می پردازیم.

از شرایط اصلی ضرر قابل جبران، این است که ضرر در زمان درخواست و مطالبه، از طریق دیگری جبران نشده باشد. لزوم این شرط به این جهت است که موضوع مسوولیت مدنی، جبران خسارت وارده است و اگر خسارت و ضرر وارده، به طریقی جبران گردد، با جبران ضرر، موضوع مسوولیت مدنی، که عبارت از لزوم جبران خسارت وارده به زیان دیده است، منتفی می شود و با انتفاء موضوع، حکم به لزوم جبران خسارت نیز تبعاً وجهی نخواهد داشت. (باریکلو، پیشین، ۹۴) به دیگر سخن زیان دیده نمی تواند برای یک ضرر دوبار غرامت بگیرد.

با توجه به شرط لزوم بقاء ضرر و اصل جبران کامل خسارت قواعد شکلی مطالبه زیان می‌تواند در فروض مطالبه از ناحیه اصیل (زیان‌دیده)، مطالبه از سوی ورثه (قائم مقام عام) و مطالبه از سوی منتقل‌الیه (قائم مقام خاص) در محدوده مال مورد انتقال مطرح شود. که با عطف به موضوع این نوشتار به بررسی مطالبه از سوی قائم مقامان می‌پردازیم:

قائم مقام قانونی

قائم مقام واژه ای عربی است که در لغت به معنای جانشین و نایب (که معادل فارسی آن است) استعمال می‌گردد. (دهخدا، پیشین، ج ۵/۳۸) واژه قائم مقام در قوانین مختلف به کار رفته است از جمله در مواد ۲۱۹ و ۲۳۱ ق.م، مواد ۳۹۵ و ۴۱۷ ق.ت اما در هیچ یک از قوانین تعریف نشده است معنی لغوی جانشین و نایب نیز هر دو در قوانین دیده می‌شود.

قائم مقام قانونی در اصطلاح حقوقی به کسی گویند که مستقیماً در عقد و قرارداد مداخله نداشته است ولی اثرات آن به جهتی از جهات از متعاملین به او سرایت بنماید، (امامی، پیشین، ۴۱) قائم مقام در این معنا نه یکی از دو طرف عقد است نه نماینده آنان بیگانه ای است که، به دلیل انتقال حقی از سوی یکی از دو طرف به او، جانشین طرف اصلی می‌شود و عهده دار اجرای مفاد عقد است.

جانشینی قائم مقام به اعتبار انتقال دارایی یا حق خاصی به او است، که اگر مشمول تمام حقوق و تعهدهای دارایی باشد؛ قائم مقام عام و اگر ناظر به حق و مال معین باشد؛ قائم مقام خاص نامیده می‌شود. در حقوق تعدادی از کشورها همچون فرانسه و مصر اقسام قائم مقامی عبارتند از قائم مقام عام و قائم مقام خاص که هر یک در برگیرنده مصادیقی هستند.

۱. قائم مقامی عام

چنانچه در اثر قرارداد یا به نحو قهری کل دارایی و تعهدات یک شخص به شخص دیگر منتقل شود آن شخصی را قائم مقام عام می‌نامند به عبارت دیگر قائم مقامی عام در فرضی بروز می‌نماید که تمامی حقوق و تعهدات یک فرد (به غیر از حقوق و تعهداتی که قائم به شخص است) به دیگری منتقل شده و فرد اخیر به صورت کلی جانشین فرد اول گردد.

وارثان

اولین و مهمترین مصداق قائم مقام عام وراث هستند. کلیه حقوق و تعهدات شخص، پس از فوت او به وراث وی به طور قهری منتقل می‌شود به این ترتیب همه حقوق و تعهدات طرف قرارداد که از عقد ناشی شده باشد نیز پس از فوت او به وراث او انتقال پیدا می‌کند مگر اینکه آن حقوق و تعهدات مقید به شخص مورث باشد. (شهیدی، ۱۳۹۱، ۲۴) در قائم مقامی عام که شامل وراث می‌شود تردیدی وجود ندارد کلیه حقوق و تعهدات و دیون مالی مورث به وراث منتقل می‌شود و در واقع، ورثه ادامه دهنده شخصیت مورث می‌شوند و چون کل دارایی متوفی به ورثه منتقل می‌شود، ورثه همان حقوق و تعهداتی را دارند که مورث داشت. (البته در صورت قبول ترکه، ورثه نسبت به زائد از ترکه مسوول نیستند. ماده ۲۴۸ ق.ا.ح) در قائم مقامی عام، حقوق و دیون به طور کلی به قائم مقامان می‌رسد و آنها می‌توانند به قائم مقامی مورث دعوی مسوولیت قراردادی و قهری اقامه نمایند. (میرشکاری، پیشین، ۴۴۹) برای نمونه، اگر زمین مورث در زمان حیات خودش غصب شده باشد، وراث می‌توانند دعوی خلع ید اقامه نمایند و یا اگر مورث قرارداد اجاره ای منعقد نموده باشد، از مستأجر مال الاجاره را مطالبه نمایند؛ زیرا قائم مقام عام هستند و آثار قراردادهای مورث و حقوق عینی که مورث در مورد اموال خود داشت به آنها منتقل می‌شود.

موصی له

چون وصیت، تعهدی برای موصی له ایجاد نمی‌کند و سهم موصی له پس از ادای واجبات و دیون متوفی تعیین می‌شود و به بخش خالص ترکه تعلق می‌گیرد. موصی له جانشین موصی در حقوق و تعهدات او نمی‌شود. بنابراین موصی له در زمره مصداق قائم مقام عام به شمار نمی‌آید. (قاسم زاده، ۱۳۸۶، ۱۵۱)

طلبکاران عادی

درست است که اموال بدهکار وثیقه عمومی دیون است و اعمال حقوقی بدهکار می‌تواند این وثیقه را افزایش یا کاهش بدهد و در نتیجه به سود یا زیان بستانکاران عادی باشد با وجود این، چون قراردادهای بدهکار به طور مستقیم حقوق و تعهداتی برای بستانکاران عادی ایجاد نمی‌کند

نمی توان آنان را قائم مقام بدهکار تلقی کرد. (همان) و در مورد اختیار اقامه دعوی یا پاسخ دادن به آن طبق ماده ۴۱۸ ق.ت و ۲۳۵ ق.ا.ح می توان چنین گفت که در این گونه موارد طلبکاری که حق مدیون را به نام و حساب او اعمال می کند: نماینده است نه اصیل، در حالی که «قائم مقام» به کسی می گویند که جانشین طرف دعوی است و حق را به نام و برای خود اعمال می کند. (کاتوزیان، پیشین، ج ۳/۲۵۲)

۲. قائم مقامی خاص

قائم مقام خاص کسی است که مال یا حقی معینی به او منتقل می گردد. این مال ممکن است عین یا دین باشد در این صورت، انتقال گیرنده (منتقل الیه) در حقوق و تعهدات راجع به مال جانشین انتقال دهنده (ناقل) می شود. برای مثال مشتری در حقوق و تعهدات راجع به مبیع و موصی له و متهب در مورد مال معینی که به آنها انتقال یافته قائم مقام انتقال دهنده به شمار می آیند. (قاسم زاده، پیشین، ۱۵۲)

به دیگر سخن شخصی که مالی به هر سبب به او انتقال یافته است، قائم مقام ناقل نسبت به حقوق و تعهدات وابسته به آن مال می باشد و چون قائم مقامی مزبور ارتباط به مال خاص و معین دارد، به منتقل الیه مال مزبور، قائم مقام خاص گفته می شود چرایی قائم مقامی خاص نسبت به حقوق و تعهدات مال مورد انتقال در این است که حقوق و تعهدات مزبور پیش از انتقال مال در آن ثابت گردیده است و آنچه به دیگری انتقال پیدا می کند آن مال با همه خصوصیات حقوقی آن است. (شهیدی، پیشین، ۹۹)

قلمرو قائم مقامی در مطالبه زیان

مسوولیت مدنی با تحقق ارکان آن به وجود می آید و اثر آن که جبران خسارت است قابل مطالبه می باشد. بنابراین مسوول خسارت باید به جبران آن اقدام کند؛ لیکن در غالب موارد، مسوول، بدون اقامه دعوی، به جبران خسارت اقدام نمی کند و به همین دلیل زیان‌دیده ناچار به طرح دعوی مسوولیت مدنی می شود که هدف از طرح این دعوی، جبران خسارت است که البته طریقه

جبران خسارت در همه موارد یکسان نیست و ممکن است بر حسب مورد متفاوت باشد. (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۲، ۲۳۱ و ۲۳۲)

بدیهی است که دعوی مسوولیت مدنی باید از سوی زیان‌دیده اقامه شود، زیرا اقامه دعوی از سوی کسی که ذینفع دعوی نیست پذیرفته نمی‌شود (ماده ۲ ق.آ.د.م)، البته به تجویز ماده مذکور علاوه بر امکان اقامه دعوی توسط وکیل یا نماینده قانونی وی، قائم مقام زیان‌دیده نیز می‌تواند جبران خسارت را با اقامه دعوی مطالبه کند.

قائم مقامی عام در مطالبه زیان

مطالبه خسارت مالی زیان‌دیده از سوی وراث

مطالبه خسارت مالی زیان‌دیده از سوی وراث او که قائم مقام و انتقال‌گیرنده قهری اموال اوست کاملاً بدیهی است. (همان) به عبارت دیگر وراث ادامه‌دهنده شخصیت و موقعیت حقوقی مورث و جانشین و قائم مقام قهری او هستند و دارای مورث و حقوق و تعهدات وی و مطالبه زیان مالی (اعم از عین یا منفعت یا حق و عدم النفع) به طور قهری و از منظر مسوولیت مدنی به وراث منتقل می‌شود. و آنها می‌توانند به عنوان قائم مقامی عام از سوی زیان‌دیده به دعوی مسوولیت قراردادی یا مسوولیت مدنی اقدام و مطالبه خسارت مالی کنند.

در مورد روش جبران نیز ظهور قواعد و مواد قانونی در این است که از میان سه روش جبران خسارت یعنی جبران عینی: (از زیان‌دیده طوری جبران خسارت شود که گویی فعل زیانبار واقع نشده است و وضعیت او با جبران خسارت، عین وضعیت قبل از وقوع فعل زیانبار گردد) و جبران به معادل: (این روش در مواردی می‌تواند استفاده شود که روش جبران عینی ممکن نیست یا طرفین تراضی به جبران به معادل نموده‌اند) که از طریق جبران به معادل دادن مثل یا جبران معادل از طریق قیمت تا زمانی که روش قبلی ممکن است از روش بعدی نباید استفاده نمود و در نتیجه، جبران خسارت از طریق دادن قیمت باید در مواردی باشد که روش جبران به عین یا مثل ممکن نیست. (باریکلو، پیشین، ۲۵۴ الی ۲۵۹)

بررسی انتقال حق مطالبه خسارت معنوی به ارث

یکی از مسائلی که در زمینه خسارت معنوی مطرح شده این است که آیا حق مطالبه خسارت معنوی و به عبارت دیگر، حق جبران ضرر معنوی که به شخصی وارد شده، به ورثه او انتقال می‌یابد و ورثه می‌توانند به قائم مقامی مورث، آن را مطالبه کنند یا نه؟ در این خصوص سه نظر ابراز شده است.

۱. از آنجا که این حق به شخصیت فرد مربوط و هدف آن جبران کسر اعتبار و حیثیت یا صدمات روحی شخص زیان‌دیده است، حقی قائم به شخص است و به ورثه انتقال نمی‌یابد.

۲. هرگاه زیان‌دیده قبل از فوت، ضرر را تقویم و خسارت را از طریق قضایی مطالبه کرده باشد، ولی پیش از صدور حکم بمیرد، ورثه قائم مقام او خواهند بود؛ زیرا در این صورت خسارت معنوی به حقوق مادی تبدیل شده که قابل انتقال به ورثه است؛ لیکن اگر زیان‌دیده قبل از فوت اقامه دعوی نکرده باشد، فرض می‌شود که از حق خود صرف نظر کرده و از این رو ورثه نمی‌توانند به قائم مقامی متوفی اقامه دعوی کنند.

۳. حق مطالبه خسارت به ورثه انتقال می‌یابد و آنان می‌توانند به قائم مقامی زیان‌دیده، اقامه دعوی کنند؛ زیرا ورثه ادامه دهنده شخصیت متوفی هستند و اصولاً می‌توانند حقوق او را اعمال کنند. در تأیید آن می‌توان گفت: حق جبران خسارت معنوی یک حق صرفاً شخصی نیست بلکه حقی است که قابلیت تبدیل به مال دارد و در نهایت به مقداری پول تقویم می‌گردد و از این لحاظ قابل انتقال به ورثه است؛ وانگهی این نظر با عدالت و انصاف بیشتر سازگار است. (صفایی و رحیمی، پیشین، ۱۳۲ و ۱۳۳)

در مورد شیوه و ابزار جبران زیان معنوی گفتنی است که لازمه جبران زیان همیشه این نیست که با پرداخت پول به زیان‌دیده بتوان آنچه را که از دست داده، به او بازگرداند، بلکه هدف از جبران زیان این است که به زیان‌دیده این امکان داده شود تا بتواند معادل آنچه را که از دست داده، به دست آورد. در حقیقت، اگر چه در مورد زیان معنوی، دادن مبلغی پول می‌تواند تا اندازه‌ای

باعث تسکین آلام روحی زیان‌دیده شود، اما آنچه مسلم است این است که موقوف نمودن یا از میان بردن منبع زیان، عذرخواهی شفاهی از زیان‌دیده، عذرخواهی عملی و کتبی یا درج مراتب اعتذار در جراید، اعاده حیثیت از خسارت دیده به هر نحو دیگر از دیگر روش‌های متداول جبران خسارت معنوی براساس متون قانونی موجود می‌باشد. (امامی، پیشین، ۶۲۶)

مطالبه خسارت بدنی (دیه) از سوی وراث

برای جبران خسارت بدنی شیوه و مقدار معینی تحت عنوان نهاد «دیه» در نظر گرفته شده است که جزء حقوق محسوب و به مجنی علیه یا وراث او تعلق می‌گیرد. نهاد دیه از جنبه‌های حقوقی گوناگون قابل بررسی است یکی از این جنبه‌ها موضوع ارث دیه است که از نگاه مسوولیت مدنی و قائم مقامی در مطالبه آن دارای آثار مهم است.

طبق قاعده کلی در قائم مقامی عام که شامل وراث می‌شود، کلیه حقوق و تعهدات و دیون مالی مورث به وراث منتقل می‌شود و آنها می‌توانند به قائم مقامی مورث دعوی مسوولیت قراردادی و قهری اقامه نمایند. از این منظر ارث دیه ویژگی‌هایی دارد که آن را از سایر اموال متمایز می‌سازد در مورد دیه اعضاء در اصل استحقاق وراث تردید وجود دارد. ولی این امر در دیه فوت مورد تردید نیست. (ایزنلو و میرشکاری، ۱۳۸۹، ۵۰)

انتقال دیه اعضاء به ارث

آیا دیه اعضاء به ارث می‌رسد و قائم مقامی جاری می‌شود؟

در نگاه اول به نظر می‌رسد که دیه اعضاء به منزله طلبی است که به دارایی زیان‌دیده پیوسته است و همانند هر طلب دیگر به ارث می‌رسد؛ خواه در این زمینه حکمی صادر شده باشد یا نه. همانند آنکه مالی از اموال زیان‌دیده تلف شده باشد و او پیش از مطالبه خسارت بمیرد. بنابراین اصل قائم مقامی وراث در حقوق مورث را باید در مورد این شبهه موضوعی (ارث دیه اعضاء) جاری کرد. (همان) اما برای یافتن پاسخی دقیق‌تر به این سوال باید میان انواع مختلف خسارت اعم از مادی و معنوی بوجود آمده تفاوت گذارد. بنابراین، این پرسش که دیه اعضاء به ارث می‌رسد یا نه، پاسخ مطلق نمی‌تواند داشته باشد و به نظر می‌رسد باید به شرح زیر قائل به تفکیک

شد: در صورتی که حکم قطعی بر پرداخت دیه اعضا صادر شده باشد این طلب به دارایی متوفی پیوسته است و ورثه می توانند به قائم مقامی متوفی خواستار اجرای آن شوند در غیر این صورت وراث فقط با اثبات خسارت واقعی وارد به متوفی می توانند به مطالبه دیه اقدام کنند: با این قید که خسارت معنوی در این ارزیابی منظور نمی گردد. به عنوان مثال اگر وراث اثبات کنند که متوفی در زمان حیات خود در جهت درمان صدمه وارد شده مبالغی هزینه درمان متحمل شده است یا آنکه در فاصله صدمه و مرگ از درآمد مسلمی محروم شده است، می توانند به قائم مقامی مورث آن را مطالبه کنند. بنابراین این قاعده منطقی که دیه، حداقل ضرر مسلمی است که قانون فرض کرده است. (کاتوزیان، پیشین، ج ۱/۲۹۸) درخصوص مطالبه دیه اعضا توسط شخص زیان دیده یا مطالبه دیه فوت توسط وراث قابل اجرا است؛ اما درباره مطالبه دیه اعضا توسط وراث، اثبات واقعی خسارت ضرورت دارد. با وجود این اگر فاصله ورود صدمه و مرگ طولانی باشد، به گونه ای که بتوان ابراء مسوول حادثه را به زیان دیده اصلی نسبت داد، موضوعی برای ارث بردن باقی نمی ماند. (ایزانلو و میرشکاری، پیشین، ۵۱)

انتقال دیه فوت به ارث

آیا دیه در شمار اموال متوفی محسوب می شود که با توجه به عدم امکان برخورداری خود متوفی از آن، بنا بر قواعد ارث، بین وراث تقسیم می شود یا آنکه از اساس به خود مقتول تعلق ندارد و اصالتاً ملک شخصی وراث است؟ در صورت اول، دعوی وراث در مطالبه دیه دعوی به قائم مقامی متوفی به حساب می آید. در حالت دوم، دعوی آنها در مطالبه دیه؛ دعوی شخصی است. آثار عملی این تشخیص فراوان است، از جمله آنکه: اگر دیه ملک متوفی باشد تنها وراث می توانند آن را به قائم مقامی مطالبه کنند، در غیر این صورت هر کسی که از مرگ مورث ضرر مسلمی دیده باشد می تواند نسبت به مطالبه آن اقدام کند. (همان ۵۳) هر چند براساس نصوص قانونی باید قائل بر آن شد که با فوت مجنی علیه، دیه جزء ترکه او محسوب می شود و به ورثه زمان فوت او، براساس طبقات ارث و میزان سهم الارثی که هر وراث دارد، منتقل می شود و آنها می توانند به قائم مقامی اقامه دعوی مسوولیت مدنی کنند.

اما برخی از حقوقدانان بر این معتقدند که بهتر است دیه را جزء اموال شخص وراثت محسوب کرد که بنابر مصالحی از برخی جهات (اخراج دیون و وصایا و تقسیم بر حسب قواعد ارث) در حکم مال میت (اموال متوفی) محسوب شده است نه از سایر جهات. در واقع محسوب کردن دیه به عنوان مال متوفی یک فرض قانونی یا مجاز حقوقی است و آثار این فرض به موارد مصرح در فقه محدود می‌شود. (همان ۵۵)

قائم مقامی خاص در مطالبه زیان

در حقوق ایران تا آنجا که بتوان برای آثار معاملات پایگاهی عینی، تصور کرد این آثار در عین اموال انعکاس پیدا می‌کند نه در شخص متعهد و ثبوت حق بر عهده شخص در مواردی محقق می‌شود که جایگاه عینی برای آن نتوان یافت. بر این اساس در موارد امکان انعکاس آثار عقد در عین اموال، هر جا سخن از تعهد به میان می‌آید. منظور تعهد به عنوان اثر درجه دوم عقد و وابسته به عین مورد معامله است نه اثر اولیه معامله. (همان ۱۰۵) در نتیجه بین قراردادهای مربوط به حق عینی نسبت به مال مورد انتقال و قراردادهای شخصی تفاوت گذاشته در دسته نخست قائم مقامی در حقوق ایران پذیرفته شده و در دسته دوم علی‌الاصول منتقل‌الیه مال را قائم مقام نمی‌دانند مگر در مواردی که حقوق دینی به ملک ارتباط داشته باشد نه به مالک. (میرشکاری، پیشین، ۴۵۳) موضوع قائم مقامی منتقل‌الیه مال را نسبت به حقوق و تعهدات ناقل، می‌توان تحت عنوان «توابع مورد معامله» نیز مورد بررسی قرار داد. این توابع می‌تواند نسبت به منتقل‌الیه دارای جنبه مثبت بوده و ماهیت حقی داشته باشد و ممکن است جنبه منفی داشته و ماهیتاً تعهد باشد.

هنگامی که مال یا حق معینی به کسی منتقل می‌شود، منطقیاً دو پرسش قابل طرح است: اول اینکه آیا منتقل‌الیه قائم مقام انتقال دهنده در حقوق و تعهدات همراه مال محسوب می‌شود؟ و پرسش دوم، که پاسخ آن بستگی به جواب مثبت سوال نخست دارد، حدود این قائم مقامی است، یعنی چه حقوق و تعهداتی و به چه میزان به منتقل‌الیه می‌رسد؟

با استناد به حکم م ۲۳۱ ق.م و قاعده تبعیت ملحقات و توابع از اصل در انتقال، با بررسی حقوق و تعهدات عینی و حقوق و تعهدات شخصی می‌توان قلمرو و حدود قائم مقام خاص را

چنین بیان داشت: درباره عقودی که حق عینی به سود یا زیان مالک به وجود می آورد، انتقال گیرنده قائم مقام او است. زیرا این گونه پیمان ها در واقع باعث فزونی یا کاستی حق مورد انتقال است. مالک نیز آنچه را دارد، با همه اوصاف و چگونگی آن، به دیگری انتقال می دهد. طبیعت حق عینی ایجاب می کند که در برابر همه و از جمله انتقال گیرنده، قابل استناد باشد. او نیز انتقال را با وضع موجود می پذیرد و به رضای خویش قائم مقام مالک پیشین قرار می گیرد، خواه عقد تملیکی معوض باشد (مانند بیع) یا رایگان (مانند هبه) و خواه انتقال در زمان حیات واقع شود یا به موجب وصیت تملیکی. (کاتوزیان، پیشین، ج ۳/۲۵۳ و ۲۵۴) در حقوق ایران انتقال حقوق و تعهدات عینی به منتقل الیه همراه مال مورد انتقال در غالب مصادیق آن مبتنی بر نصوص صریح قانونی است. (مادتین ۵۳، ۱۰۲، ۶۶۶ و ۴۹۸ ق.م) اما در مورد سایر مصادیق حقوق و تعهدات عینی که قانون ساکت است: چون این حقوق و تعهدات در واقع پایگاه عینی و مادی داشته و با مال مورد انتقال آمیخته و در ارتباط هستند

در مورد قراردادهای شخصی که موضوع آن ایجاد تعهدی به سود یا زیان مال است، انتقال گیرنده قائم مقام او نیست، هر چند که راجع به مال مورد انتقال باشد. با وجود این در مورد معاملاتی که پیش از انتقال انجام شده اگر در آثار قراردادهای انتقال دهنده، حقوق و تعهدات با ملک در آمیخته و در زمره اوصاف و توابع آن قرار گرفته باشد انتقال گیرنده به عنوان قائم مقام خاص شناخته می شود.

بدیهی است که دعوی مسوولیت مدنی باید از سوی زیان دیده اقامه شود، زیرا اقامه دعوی از سوی کسی که ذینفع دعوی نیست، پذیرفته نمی شود (ماده ۲ ق.آ.د.م) به علاوه گاهی خسارت به یک جمع و گروه وارد آمده است، در این گونه موارد اشخاص حقوقی اعم از شرکت ها و انجمن ها می توانند به خاطر ضرر وارد به منافع گروهی اعضای خود که سرمایه معنوی آنها را تشکیل می دهد، اقامه دعوی کنند مثلاً کانون وکلا می تواند به علت اهانت به جامعه وکلا مطالبه خسارت کند. البته اقامه دعوی گروهی به وسیله یکی از اعضای گروه به نمایندگی از افرادی نامعین در حقوق ما پذیرفته نیست. (صفایی و رحیمی، پیشین، ۲۳۳) قائم مقام زیان دیده نیز می تواند، جبران

خسارت را با اقامه دعوی مطالبه کند. مطالبه خسارت مالی زیان‌دیده از سوی ورثه که قائم مقام عام و انتقال گیرنده قهری اموال مورث می باشد کاملاً بدیهی است درباره انتقال حق مطالبه خسارت معنوی به ارث توضیح داده شد و گفته شد که حق مطالبه خسارت معنوی چون قابلیت تقویم به مال را دارد و از طرفی ورثه ادامه دهنده شخصیت متوفی هستند، به ورثه منتقل می شود.

منظور از قائم مقام خاص نیز می تواند منتقل الیه مال با حق مطالبه خسارت باشد، یعنی کسی که زیان‌دیده مال موضوع دعوای مسوولیت مدنی همراه با حق مطالبه خسارت یا فقط حق مطالبه خسارت را به او انتقال داده است؛ مثلاً چنانچه کسی به اتومبیل دیگری خسارتی وارد آورد و قبل از آنکه خسارت مطالبه شود، اتومبیل با حق مطالبه خسارت به شخص ثالثی انتقال یابد، شخص اخیر می تواند علیه فاعل زیان اقامه دعوی کند. (همان) علاوه بر انتقال گیرنده، اشخاص دیگری نیز می توانند قائم مقام زیان‌دیده محسوب شده و علیه فاعل زیان دعوی مطالبه زیان از باب مسوولیت مدنی اقامه نمایند که به دو مورد از آنها که با بحث ما مرتبط است اشاره خواهد شد:

قائم مقامی بیمه گر در بیمه خسارت

علاوه بر انتقال گیرنده، بیمه گر که خسارت زیان‌دیده را جبران کرده، در برخی موارد، قائم مقام زیان‌دیده محسوب می شود و می تواند علیه فاعل زیان اقامه دعوی کند. ماده ۳۰ ق. ب مصوب ۱۳۱۶ و ماده ۶۶ قانون تأمین اجتماعی به همین مطلب تصریح می کند. هر چند در قانون جدید «بیمه اجباری خسارات وارد شده به شخص ثالث در اثر حوادث ناشی از وسایل نقلیه مصوب ۱۳۹۵» نیز در ماده ۱۵ بر همین مطلب تأکید می کند و در موارد خاصی بیمه گر را در مراجعه به مسوول حادثه، قائم مقام زیان‌دیده به شمار می آورد: «در موارد زیر بیمه گر مکلف است بدون هیچ شرط و اخذ تضمین، خسارت زیان‌دیده را پرداخت کند و پس از آن می تواند به قائم مقامی زیان‌دیده از طریق مراجع قانونی برای بازیافت تمام یا بخشی از وجوه پرداخت شده به شخصی که موجب خسارت شده است مراجعه کند:»

یکی از اصلی ترین شرایط ضرر قابل جبران این شرط است که ضرری قابل جبران است که قبلاً جبران نشده باشد بدیهی است که زیان‌دیده نمی تواند جبران ضرری را مطالبه کند که قبلاً

جبران شده باشد. به تعبیر دیگر زیان‌دیده نمی تواند برای یک ضرر دوبار خسارت بگیرد این مسئله که بدیهی می نماید در مورد مبالغی که شرکت های بیمه یا سازمان تأمین اجتماعی به زیان‌دیده می پردازند جای بحث دارد و این سوال مطرح می شود که آیا زیان‌دیده می تواند علاوه بر مبلغی که از شرکت بیمه یا سازمان تأمین اجتماعی دریافت کرده به وارد کننده زیان مراجعه و کل خسارت را از او بگیرد یا نه؟

پاسخ به این سوال به نوع بیمه و ماهیت مبلغی بستگی دارد که به زیان‌دیده پرداخت می شود. بیمه های تجاری به بیمه خسارات و بیمه اشخاص تقسیم می شوند در بیمه خسارات اصل، جبران خسارت است و آنچه پرداخت می شود حداکثر به اندازه میزان خسارت است. بیمه خسارات به بیمه اموال و بیمه مسوولیت تقسیم می شود و در این دو نوع بیمه در واقع شرکت بیمه به جای وارد کننده زیان خسارت می پردازد و روشن است که زیان‌دیده نمی تواند بار دیگر از عامل زیان خسارت بگیرد مگر اینکه بیمه گر کل خسارت را جبران نکرده باشد که در این صورت، بیمه گذار می تواند برای مازاد بر مبلغ دریافتی تا سقف کامل خسارت به عامل زیان رجوع کند، اما در مورد بیمه هایی که بیمه خسارت تلقی نمی شوند، مانند بیمه اشخاص به ویژه بیمه عمر که به موجب قرارداد بیمه گر پرداخت مبلغی را در صورت فوت بیمه گذار تعهد می کند، اصولاً ذینفع بیمه، هم می تواند مبلغ مورد تعهد را از بیمه گر دریافت کند و هم برای جبران خسارت به عامل زیان رجوع کند زیرا آنچه بیمه گر می پردازد از باب مسوولیت و برای جبران خسارت نیست بلکه نتیجه تعهدی است که به موجب قرارداد پذیرفته است. (همان، ۱۰۷ و ۱۰۸) یا به تعبیر دیگر زیان‌دیده یا ذینفع می تواند بین پرداخت بیمه گر و مسوولیت عامل فعل زیانبار جمع کند زیرا پرداخت بیمه گر، ماهیت جبران خسارت ندارد، بلکه نوعی پس انداز بیمه گذار است که بیمه گر آن را به او باز پرداخت می نماید.

درباره پرداخت های سازمان تأمین اجتماعی نیز همین نظر قابل پذیرش است زیرا این سازمان برابر قانون مکلف به پرداخت مبلغی به زیان‌دیده در ازای دریافت حق بیمه است و مبلغ پرداختی از باب مسوولیت مدنی نیست هر چند که در این خصوص اختلاف نظر وجود دارد.

سوال اصلی که پس از این مقدمه نسبتاً طولانی می‌توان مطرح کرد این است که بر فرض اینکه بیمه‌گر یا سازمان تأمین اجتماعی در اجرای تعهدات خود مبلغی به زیان‌دیده پردازند آیا می‌توانند به قائم مقامی وی به عامل زیان رجوع کنند و آنچه را پرداخته‌اند از وی مطالبه نمایند؟ پاسخ به این سوال به پاسخ سوال پیشین بستگی دارد: گاهی بیمه‌گذار مستقیماً اموال خود را بیمه می‌کند، مانند بیمه بدنه اتومبیل یا بیمه آتش سوزی ساختمان، به این نوع بیمه، بیمه اموال یا بیمه شخص اول گفته می‌شود. گاهی نیز بیمه‌گذار مسوولیت مدنی خود را در قبال دیگران بیمه می‌کند، یعنی در صورتی که از فعل یا ترک فعل بیمه‌گذار خسارتی به اشخاص ثالث وارد آید بیمه‌گر موظف است تعهد بیمه‌گذار را ایفا کند. به این نوع بیمه، بیمه شخص ثالث نیز گفته می‌شود در این نوع بیمه چون بر طبق قاعده بیمه‌گذار مسوول جبران خسارت است، رجوع بیمه‌گر به مسوول حادثه پس از پرداخت غرامت امکان‌پذیر نیست زیرا بیمه‌گر در قبال دریافت حق بیمه تعهد به جبران خسارت کرده است. در حالی که در بیمه اموال اصل، قائم مقامی بیمه‌گر پس از جبران زیان است، یعنی چنانچه خسارت وارد به اموال بیمه‌گذار مستند به فعل یا ترک فعل دیگری باشد بیمه‌گر قائم مقام زیان‌دیده در رجوع به مسوول حادثه است. (همان، ۱۰۸)

متن ماده ۳۰ ق. ب مصوب سال ۱۳۱۶ که در این زمینه وضع شده است. بدین شرح است: «بیمه‌گر در حدودی که خسارت وارده را قبول یا پرداخت می‌کند، در مقابل اشخاصی که مسوول وقوع حادثه یا خسارت هستند قائم مقام بیمه‌گذار خواهد بود و اگر بیمه‌گذار اقدامی کند که منافی با عقد مزبور باشد، در مقابل بیمه‌گر مسوول شناخته می‌شود». به استناد این ماده، زیان‌دیده حق ندارد بین پرداخت بیمه‌گر و جبران خسارت عامل فعل زیانبار جمع نماید و اگر جبران خسارت را از طریق بیمه‌گر انتخاب کند، شرکت بیمه (بیمه‌گر) در حدود مبلغی که پرداخت می‌نماید قائم مقام زیان‌دیده در دریافت خسارت از عامل فعل زیانبار می‌شود. (باریکلو، پیشین، ۹۶)

با اینکه این ماده مطلق است و تصریح نمی‌کند که چه نوع بیمه مورد نظر آن است، ولی به نظر می‌رسد که می‌توان آن را منصرف از بیمه مسوولیت و بیمه اشخاص به ویژه بیمه عمر دانست. (صفایی و رحیمی، پیشین، ۱۰۹) و فقط مختص بیمه اموال (بیمه شخص اول) می‌باشد.

بنابراین در مورد بیمه اشخاص به ویژه بیمه عمر می توان گفت چون وجه پرداختی بیمه گر به زیاننده، در بیمه اشخاص جبران خسارت محسوب نمی شود و مقدار و میزان مبلغ پرداختی در بیمه اشخاص در زمان انعقاد قرارداد به طور قطعی تعیین می گردد. (باریکلو، پیشین) و در نتیجه زیاننده می تواند به عامل زیان نیز مراجعه نماید پس قائم مقامی بیمه گر در این حدود همانند بیمه مسوولیت (بیمه شخص ثالث) امکانپذیر نیست. در مورد سازمان تأمین اجتماعی، ماده ۶۶ قانون تأمین اجتماعی و تبصره ۲ آن، قائم مقامی قانونی سازمان و رجوع به عامل زیان را جهت دریافت مبلغ پرداختی به زیاننده پذیرفته است که قابل ایراد می نماید زیرا سارگ طبیعی فوت کند سازمان باید مبلغی به خویشان نزدیک او بپردازد ولی اگر همان شخص بر اثر تصادف فوت کند سازمان وجه پرداختی را از عامل حادثه یا بیمه گر او به قائم مقامی زیاننده پس می گیرد بدین ترتیب سازمان مبلغی را بدست می آورد در حالی که اگر شخص به طور عادی فوت می کرد سازمان باید همان مبلغ را بدون حق باز پس گرفتن به بازماندگان متوفی بپردازد. (صفایی و رحیمی، پیشین، ۱۰۹ و ۱۱۰)

قائم مقامی غاصب در صورت انتقال حق مالک به وی

ممکن است مالک حقوق خود را از طریق انعقاد یکی از قراردادهای انتقال دهنده، مانند بیع، صلح، معاوضه و یا هبه، به یکی از غاصبین انتقال دهد. در این صورت باید بررسی نمود که این قرارداد چه اثری نسبت به تعهد سایر غاصبان خواهد داشت. بعضی معتقدند: در قراردادهای انتقال طلب و تعهد، متعهد یا منتقل الیه مالک ما فی الذمه خویش می شود و در نتیجه تعهد و طلب از دارایی و ذمه متعهد له (مالک مال مغضوب) به دارایی متعهد (غاصب طرف قرارداد) منتقل می گردد که اصطلاحاً به مالکیت ما فی الذمه تعبیر می شود در ضمن تعهد نیز ساقط می شود زیرا معقول نیست شخصی نسبت به خویش متعهد یا از خود طلبکار یا به خویش بدهکار باشد. در نتیجه، با مالکیت ما فی الذمه و سقوط تعهد، طلبی باقی نمی ماند که غاصب منتقل الیه، به قائم مقامی مالک بخواهد آن را استیفاء کند. (نائینی، ۱۴۱۳ ه ق، ج ۲/۲۰۳)

این نظریه هر چند درباره غاصبی که مسوولیت نهایی بر عهده او است. یعنی کسی که مال در

تصرف او تلف شده است، صادق و درست است، زیرا به استناد ماده ۳۱۸ ق.م.س. مسئولیت نهایی بر عهده غاصبی است که مال در تصرف او تلف شده است. در این ماده مقرر شده است: «هرگاه مالک رجوع کند به غاصبی که مال مغضوب در ید او تلف شده است، آن شخص حق رجوع به غاصب دیگر ندارد، ولی اگر به غاصب دیگری، به غیر آن کسی که مال در ید او تلف شده است، رجوع نماید، مشارالیه نیز می‌تواند به کسی که مال در ید او تلف شده است، رجوع کند و یا به یکی از لاحقین خود رجوع کند تا منتهی شود به کسی که مال در ید او تلف شده است و به طور کلی ضمان بر عهده کسی مستقر است که مال مغضوب در نزد او تلف شده است». ولی نسبت به سایر غاصبین صادق نیست زیرا اولاً سقوط تعهد به وسیله مالکیت ما فی الذمه و عدم معقولیت بقاء دین، در صورتی است که اثر و فایده حقوقی بر آن مترتب نباشد ولی در موردی که بر اعتبار بقاء دین اثر مترتب است عدم سقوط دین امری معقول است. مانند مورد مبحث که با اعتبار بقاء دین، منتقل الیه می‌تواند به سایر غاصبین مراجعه نماید.

ثانیاً آنچه منتقل الیه مالک می‌شود، فقط تعهد ما فی الذمه خویش نیست بلکه تعهد ما فی الذمه خود و سایر غاصبین است. بنابراین غاصب در نتیجه قرارداد، تعهد ما فی الذمه خود را مالک می‌شود و این تعهد ساقط می‌گردد ولی تعهد ما فی الذمه سایر غاصبان را مالک می‌شود، ساقط نمی‌شود و می‌تواند به قائم مقامی مالک به آنها رجوع کند و خسارت را دریافت نماید. به همین دلیل در قسمت آخر ماده ۳۲۱ ق.م.س. مقرر شده است: «... ولی اگر حق خود را به یکی از آنان به نحوی از انحاء انتقال دهد، آن کس قائم مقام مالک می‌شود و دارای همان حقی خواهد بود که مالک دارا بود».

بنابراین، در صورتی که مالک حق خود را از طریق قرارداد به یکی از غاصبین انتقال دهد، اگر این قرارداد با غاصبی منعقد گردد که مسئولیت نهایی بر عهده او است، با مالکیت ما فی الذمه اصل تعهد و دین ساقط می‌شود ولی نسبت به سایر غاصبین، منتقل الیه، علاوه بر مالکیت ما فی الذمه خود، مالک ما فی الذمه دیگران نیز می‌شود که دین ساقط نمی‌شود و منتقل الیه می‌تواند به استناد آن به سایر غاصبین به قائم مقامی خاص مراجعه نماید. (باریکلو، پیشین، ۲۰۹ و ۲۱۰)

به تعبیر دیگر «قسمت آخر ماده ۳۲۱ ناظر به انتقال حق مالک به یکی از غاصبین است که در این صورت انتقال گیرنده قائم مقام مالک خواهد بود و می تواند برای گرفتن مثل یا قیمت جزئاً یا کلاً به هر یک از غاصبین رجوع کند. اگر تصریح ماده ۳۲۱ ق.م به قائم مقامی غاصب انتقال گیرنده از مالک نبود، ممکن بود تصور شود که با انتقال حق مالک به غاصب، از آنجا که وی مدیون مالک بوده است، مالکیت ما فی الذمه (ماده ۳۰۰ ق.م) حاصل و هر دو دین ساقط می شود پس موجبی برای رجوع به غاصبین دیگر باقی نمی ماند، لیکن با تصریح به قائم مقامی غاصب مسئله مالکیت ما فی الذمه منتفی خواهد بود، مگر آنکه این اتفاق نسبت به مسوول نهایی یعنی کسی که در مال در ید او تلف شده رخ دهد، در این صورت نمی توان گفت که این غاصب قائم مقام مالک می شود و در واقع مالکیت ما فی الذمه رخ داده، دین ساقط می شود. (صفایی و رحیمی، پیشین، ۴۰)

نتیجه

آغاز بحث در مسوولیت مدنی با ضرر که رکن رکن آن است اتفاق می افتد و تا اقدامی موجب اضرار نشود مسوولیتی وجود ندارد و تبعاً جبران ضرری هم متصور نخواهد شد. در نظام حقوق مسوولیت مدنی کانون اصلی دایر مدار بر زیان دیده می چرخد و ماموریت اصلی در این حوزه این است که حتی المقدور وضعیت زیان دیده به حالت سابق اعاده گردد و خسارت به طور کامل، آسان و سریع جبران شود ولی این کمال مطلوب اکثراً دست نیافتنی می نماید.

در مسوولیت مدنی نقطه آغاز، ورود ضرر و وجود زیان دیده است و نقطه پایان، جبران کامل خسارت ولی گاهی اتفاق می افتد که زیان دیده به عللی از مطالبه زیان وا می ماند و در نیل به این هدف غایی طرفی نمی بندد در این میان بحثی پیش می آید تحت عنوان قائم مقامی در مطالبه زیان تا بتواند هدف جبران خسارت و اهداف دیگر مسوولیت مدنی را تحقق بخشد. البته اصلی مهم به نام «لزوم بقاء ضرر» در این راستا خودنمایی می کند بدین مفهوم که قائم مقام چه در مصداق عام و چه مصداق خاص خود زمانی می تواند مطالبه زیان با این عنوان را خواسته خود قرار دهد که

ضرر وارده به زیان‌دیده قبلاً جبران نشده باشد در این بین قائم مقام به عنوان کسی که به طور مستقیم یا به وسیله نماینده خود در تراضی شرکت نداشته، ولی در نتیجه انتقال تمام یا بخشی از دارایی یکی از طرفین به او جانشین طرف قرارداد و بهره‌مند از اجرای آن شده است در دو قسم قائم مقام عام و قائم مقام خاص در آثار قراردادها جایگاهی مهم را ایفا می‌نماید که در این مقاله، نقش این نهاد حقوقی در مطالبه زیان از منظر مسوولیت مدنی تبلوری ویژه و برجسته می‌نماید. بنابراین وضعیت قائم مقامی در مطالبه زیان در حقوق ایران را با بررسی در دو مصداق قائم مقام عام خاص چنین می‌توان بیان نمود: در قائم مقام عام که شامل وراثت می‌شود کلیه حقوق و تعهدات و دیون مالی مورث به وراثت منتقل می‌شود و پس از مرگ وی و البته مشروط به ادای دیون متوفی، ترکه از آن ورثه خواهد شد در نتیجه طلب مورث از عامل زیان نیز به ورثه اش منتقل خواهد شد. اما قائم مقام خاص به کسی اطلاق می‌شود که مال یا حق معینی به وی منتقل می‌گردد که این مال ممکن است عین باشد یا دین؛ در نحوه تسری حقوق و تعهدات عینی قراردادهای انتقال دهنده به انتقال گیرنده (قائم مقام خاص) از جمله مطالبه زیان از ناحیه وی تردیدی وجود ندارد، به تعبیر دیگر به تبع انتقال مال به منتقل‌الیه حق مطالبه زیان وارده به مال موضوع مورد معامله از سوی منتقل‌الیه به عنوان قائم مقام خاص قابل پذیرش است و صرف این انتقال از سوی زیان‌دیده ظهور در حق مطالبه خسارت به وی دارد و لیکن در مورد حقوق و تعهدات شخصی اصولاً مطالبه زیان از باب مسوولیت مدنی انتقال نمی‌یابد مگر اینکه زیان به بخشی از مال وارد شده باشد و این انتقال که با قراردادهای انتقال دهنده مانند، بیع، هبه، وصیت تملیکی و... حاصل می‌شود صحیح و شرایط صحت قرارداد را دارا باشد همچنین چنان با ملک در آمیخته و جزء اوصاف و توابع آن قرار گرفته باشد که در دید عرف و به نظر قانونگذار از لوازم و توابع آن حق باشد که در این صورت قائم مقام خاص در مطالبه زیان در حقوق شخصی معنا پیدا می‌کند.

منابع و مأخذ

۱. آخوندی، محمود، (۱۳۸۲)، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، سمت، تهران.
۲. اصفهانی، شیخ محمد حسین، (۱۳۶۱ ه ق)، حاشیه المکاسب، ج ۳، علمیه.
۳. امامی، سیدحسین، (۱۳۸۵)، حقوق مدنی، ج ۱، انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ بیست و ششم.
۴. ایزانلو، محسن، میرشکاری، عباس، (۱۳۸۹)، ارث دیه، فصلنامه حقوق دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، ش ۲.
۵. باریکلو، علی رضا، (۱۳۹۳)، مسوولیت مدنی، میزان، تهران، چاپ پنجم.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، (۱۳۷۸)، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، تهران، چاپ دهم.
۷. دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۲)، لغت نامه، ج ۳۲، ۳۸، ۴۴، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
۸. شهیدی، مهدی، (۱۳۹۱)، آثار قراردادها و تعهدات، مجد، تهران، چاپ پنجم.
۹. صفایی، سیدحسین، رحیمی، حبیب الله، (۱۳۹۲)، مسوولیت مدنی، سمت، تهران، چاپ پنجم.
۱۰. قاسم زاده، سیدمرتضی، (۱۳۸۶)، اصول قراردادها و تعهدات، موسسه انتشارات دادگستر، تهران، چاپ ششم.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۱)، قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ هفتم.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۲)، الزام های خارج از قرارداد: قواعد عمومی، ج ۱، موسسه انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ دوازدهم.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، (۱۳۹۲)، وقایع حقوقی، مسوولیت مدنی، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ نهم.
۱۴. موسوی بجنوردی، سیدمیرزا حسن، (۱۴۱۳ ه ق)، القواعد الفقہیہ، ج ۱، موسسه مطبوعات اسماعیلیان.

۱۵. میرشکاری، عباس، (۱۳۹۴)، رساله عملی در مسوولیت مدنی، شرکت سهامی انتشار، تهران، چاپ اول.

۱۶. نایینی، میرزا محمدحسین، (۱۴۱۳ ه ق)، البیع و المكاسب، ج ۲، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.

۱۷. نایینی، میرزا محمدحسین، (۱۴۱۸ ه ق)، منیه الطالب فی حاشیه المكاسب، ج ۳، موسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.